



# قرا باغ و قلعه شوشی

پژوهشگاه علوم انسانی و  
پرتال جامع علوم

از

مجید یکنائی



پروفیشنل سکاھ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## قرا باغ و قلعه شوشی

در داغستان کتابی بدستم افتاد که بسه زبان فارسی، ترکی آذری و روسی در سال ۲۴۰۶ شاهنشاهی برابر ۱۲۶۳ هجری و ۱۸۴۷ میلادی وسیله میرزا جمال جوانشیر قرا باغی که مدتی در خدمت خانهای قرا باغ به منشی‌گری و وزارت قرا باغ اشتغال داشته و بخدمت دولت روسیه تزاری درآمده بود از آنچه در مدت پنجاه سال دیده و شنیده است کتابی تدوین نموده بطوریکه از مضمون آن مستفاد میشود این کتاب برای خوشایند عمال روسیه تزاری و به فرمایش سردار میخائیل سیمونویچ و راتسوف نگاشته شده است که چگونگی خیانت برخی از خانهای قرا باغ به تحریک روسیه تزاری و شرح و علل بنای قلعه بیات و قلعه شاه بولاغی و قلعه اسکران و قلعه شوشی و کشته شدن آقامحمد خان روشن میشود.

پناه‌خان از همراهان نادرشاه بود که بموجب فرمانی خانی از عادلشاه مدت دهسال در آن حدود حکومت کرده و پس از او پسرش ابراهیم خلیل جوانشیر چهل و چهار سال و مهدیقلی خان هفده سال بفرمان روسیه تزاری در آن حدود حکومت

کردند کنیاز<sup>۱</sup> سیمونویچ قائم مقام امپراتور روس در قفقاز بود این کتاب از طرف فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان انستیتو تاریخ در باکو بسال ۱۹۵۹ میلادی انتشار یافته است.

### در عهد سلاطین فردوس کمین صفویه

در زمان پادشاهان صفویه به ولایت قراباغ<sup>۲</sup> و محال<sup>۳</sup> خسته ارامنه که محال دیزاق و ورنده و خاچین و چله برد و طالش باشند تابع بیگلربیگی گنجه بودند و تا زمان نادرشاه اگرچه خانهای کوچک در میان ایل جوانشیر و اتوزایکی (به ترکی یعنی سی و دو) و برکشاط و غیره بوده اند اما همه ایشان زیر فرمان بیگلربیگی الیزابت پول (گنجه) بودند پس از آنکه در پایان دوران صفویه بخشی از قفقاز را عثمانیها اشغال کرده بودند نادرشاه تفلیس و گنجه و ایروان و قراباغ را از تسلط عثمانیها بیرون آورد و بازمدتی قراباغ در زیر فرمان بیگلربیگی گنجه درآمد و گاه در زیر فرمان والی آذربایجان تا آنکه در سال ۲۳۰۲ نادرشاه کشته شد.

نادرشاه پس از بازگشت از ولایتهای قراباغ و گنجه و تفلیس و شیروانات در میان ایلات و مردم آن سامان هرکس را که کارآمد و رشید بود بحضور برد و برای آنان مقرری تعیین نمود از آنجمله پناه خان را که در میان ایل جوانشیر به پناه علی بیک ساروجلوی

۱ - کنیازبروسی بفرمانروایان محلی گویند .

۲ - نام قراباغ یک نام ترکی آذری به معنی سیاه باغ است (به بخشی از سرزمین آران شمال ارس میان رود ارس و کر بسرزمین آران گفته شده) نام آران در کتابهای مورخان دوران اسلامی معرب گشته و آران گفته اند .

جوانشیر معروف بود و از مردم ایل جوانشیر دیزاق بود از او یماق سار و جلوقه فرقه ایست از ایلی که در گذشته از ترکستان باین سرزمین آمده اند بخدمت برد و پناه خان در جنگهای نادرشاه با عثمانیها رشادت بخرج داد و در سفر و حضر در خدمت نادرشاه بود و از خدمتگزاری دریغ نداشت و چون چندسالی در خدمت شاه بود روز بروز مورد مرحمت نادرشاه قرار میگرفت و چون مورد توجه بود محسود دیگران واقع شد و در نزد شاه از او بدگویی کردند تا آنکه مزاج شاه را نسبت به پناه خان برافروختند پس پناه خان باین نکته پی برد و از بیم جان هنگامیکه شاه در خراسان بود فرصت یافته چندتن از یاران خود را برداشته در سال ۱۱۵۰ هـ بقرباغ فرار کرد و چون شاه دانست چا پارهائی در پی او فرستاد که بلکه او را در راه بگیرند با و نرسیدند شاه فرمانی باتاکید تمام بسردار آذربایجان و حاکم گنجه و حاکم تفلیس و حاکم شیروان نوشت که پناه خان را در هر جا پیدا شود گرفته او را روانه حضور شاه نمایند.

پناه خان در قرباغ یارانی داشت گاه در کوهستان و گاه در شکی و جاهای دیگر پنهان بود فرزند بزرگ او ابراهیم خلیل خان در آن هنگام پانزده ساله بود و در خراسان بود پس از چندی بدنبال پدر بقرباغ آمد و نزد پدر بود که دوسه سال بدین منوال گذشت تا در سال ۱۱۶۰ هـ نادرشاه کشته شد و از آن پس پناه خان در میان مردم ظاهر شد و گروهی بدور خود گرد آورد و بغارت گنجه و نخجوان پرداخت و صاحب مال و منال شد. در این هنگام خبر رسید که ایلات جوانشیر و غیره که شاه بخراسان کوچانیده بود کوچ کرده بقرباغ بازگشتند پناه خان آندسته را که همراه او بودند برداشته تا آذربایجان به پیشبازانان شتافت و همه بهم پیوسته بقرباغ بازگشته بخانه های خود رفتند پناه خان بازگشتگان را نیز همراه ساخته بتاخت و تاز به

حاکم شاهان سلسله ساسانیان

شیروان و شکی و گنجه و ایروان پرداخت و یاران او صاحب مال و منال شدند. دیگر کسی از ایلات جوانشیر و اتوزایکی و مردم قراباغ یارای مخالفت با او نداشت و چون حکام شیروان و شکی خود سری پناهخان را دیدند متفق شده بدفع پناهخان تصمیم گرفتند و چون امکان داشت مردم خمسه ارامنه هم بآنان پیوندند پناهخان صلاح دید در جای مناسبی برای پایداری دژی بسازد که هرگاه بدفع او پردازند او و خانواده اش پناهگاهی داشته باشند از رایزنی بایاران خود بنای قلعه بیات را که در محل کپرلو است پی ریزی کرد و در اندک زمانی حصار و خندق و بازار و گرمابه و مسجدی برای آن درست کرد و همه خانواده و یاران خود را در آنجا برد بنای قلعه بیات در سال ۱۱۶۱ هـ برابر ۲۳۰۴ شاهنشاهی بود حکام شیروان و شکی که زیانهائی از پناهخان دیده بودند یگانه گشته باقشون بسیار برای دفع پناهخان بقلعه بیات هجوم بردند و آنرا محاصره نمودند پناهخان با سواران خود هردوسه روز یکبار از قلعه بیرون آمده جنگ و ستیز می نمودند و بقلعه بازمی گشت محاصره بیش از یکماه بطول انجامید در این مدت مردم قراباغ بقشون مهاجم دستبرد زده از اسب و الاغ و ساز و برگ آنها میبردند و موجب پریشانی و پشیمانی آنان را فراهم کردند ناچار محاصره را رها کرده بازگشتند بهنگام بازگشت حاجی جلیل حاکم ولایت شکی که مرد کاردانی بود گفت: «پناهخان، خان بود حالا که آمده با او نبرد کردیم و کاری از پیش نبردیم و برگشتیم او را شاه کرده باز میگردیم» از این زمان پناهخان در اندیشه همراه ساختن ارامنه در این زمان ملک شاه نظربیک حاکم قدیم ورنده که از سران آندیار بود و با سران چله برد و طالش و دنزاق کدورت داشت و مخالف بودند با پناهخان از در دوستی و سازش برآمد پناهخان با اعزاز و احترام او را پذیرفت و این اطاعت را بفال نیک

گرفت پناه‌خان او را بحکومت خاچین گماشت و حکام محال دنزاق و چله برد و طالش چند سال با اودشمنی و ستیزه کردند و سرانجام پس از کشت و کشتار و غارت و تداپیر از او فرمانبرداری کردند و پناه‌خان پس از پنجسال که در قلعه بیات ساکن بود مصلحت دید که بر اثر دشمنی مخالفان و بیم از مرکز در دژ محکمتری مستقر گردد که در کنار کوهستان قرا باغ باشد که مردم بتوانند در کوهستان به نگهداری مال و حشم خود قادر باشند و چون اهالی محال خاچین با پناه‌خان دشمنی داشتند به‌تردید نخست بدفع آنان پردازد پس با قشون سوار و پیاده بدانسو رو آورد. مردم خاچین در حدود دوهزار تفنگدار و خانواده خود در جای سخت و استواری موضع گرفته جنگ و جدال آغاز شد و سه روز پیکار شدید در گرفت روز سوم پناه‌خان سنگرهای آنان را گرفت و گروهی از مردان آنان را بکشت و برای عبرت دیگران در سر رودخانه خاچین بر سر تلی از کشتگان کله مناره برپا کرد که قریب سیصدنیزه سرایشان میشد از این ابتکار مردم خمسه بترس و وحشت افتاده گاه با پناه‌خان مسالمت کرده و گاه دشمنی میکردند. پناه‌خان نیز چند بار با ملک حاتم چله برد و ملک اوسوب بیک حاکم طالش که هر دو جمعیت فراوان داشتند بمقابله پرداخت و آخر چون تاب ایستادگی در برابر او نیاوردند چندی در جاهای سخت‌گذر و دره‌های عمیق کوهستان بسر بردند و چون دیدند زراعت و باغها و احشام آنان در معرض خرابی و غارت پناه‌خان است و زندگانی آنان به سختی افتاده ناچار ترك دیار کرده بگنجه فرار کردند و مدت هفت سال در آن سرزمین در گنجه و شمکور بماندند و چون پناه‌خان از دشمنی مردم خاچین فراغتی یافت به بنای قلعه ترنکوت که بشاه بولاغی مشهور شد پرداخت و قلعه بیات را ترك کرد و در قلعه شاه بولاغی که در حوالی آن سرچشمه بزرگی بود و دیوار بلند دور آن

کشیده اقامت کرد و در آن دژ بازار و چهار سو و گرمابه و مسجد ساخت و اهالی و مردم را در آن جا داد در سال ۱۱۶۵ هجری مدت سه چهار سال که پناه خان در آن دژ بود آوازه او به رسو رفت خانهای شروان و شکی و گنجه و ایروان و نخجوان و تبریز و قره باغ پیامهای دوستانه برای او فرستادند و با برخی از خانها خویشی آغاز کرد و دست تعرض به محال زنگه زور از محال نخجوان و قپانات تبریز و محال قراباغ دراز کرد و گروهی بفرمان او درآمدند.

### صدور فرمان خانی

پس از نادر شاه علیقلی خان برادرزاده نادر شاه خود را عادلشاه نامید و بر تخت نشست امیر اصلان خان را عادلشاه بسرداری بسرزمین آذربایجان فرستاد و در شهر تبریز اقامت کرد و چون او نفوذ پناه خان را در قراباغ شنید از راه دوستی اسب و شمشیری برای پناه خان به خلعت فرستاد و او را باطاعت از عادلشاه دعوت کرد پناه خان فرستادگان را بزرگ داشت و در بازگشت چندتن از کدخدایان و سران آندیار را بمشایعت فرستادگان امیر اصلان سردار فرستاد و از دولت عادلشاهی اطاعت کرد و ارمغانهایی برای او فرستاد امیر اصلان سردار این اطاعت و فرمانبری را خدمت بزرگ دانسته در سال ۱۱۶۱ هـ (برابر ۲۳۰۵ ش) عریضه ای بحضور عادلشاه نوشت و کدخدایان و همراهان را با خلعت بازگرداند و از طرف عادلشاه برای امیر اصلان اسب بازین طلا و شمشیر مرصع و فرمان خانی و حکومت قراباغ فرستاده شد و برای پناه خان نیز فرمان خانی و خلعت فرستاد ولی طولی نکشید که خبر رسید که شاهرخ میرزا پسر نادر شاه عادلشاه را در خراسان کشته و خود به تخت نشست است و هرج و مرجی در ایران رخ داد ازینرو پناه خان تصمیم گرفت گنجه و ایروان و نخجوان



واردبیل را بتصرف آورد و خانهای آنجا را همراه سازد و در اندک زمانی برخی از آنان را بمسالمت و برخی را بزور مطیع کرد و درگاه قلی بیگ سارو جلو را حاکم اردبیل نمود و خانزادگان گنجه را بخانی برگزید خانهایی را برکنار نمود و فرزندان آنان را بقلعه شاه بولاغی نزد خود برسم زوال<sup>۲</sup> نگهداری نمود تا محمد حسنخان قاجار در مازندران و اراک و آذربایجان قیام کرد .

### بنای قلعه شوشی

پناهخان بایاران خود را یزنی کرد که با عادلشاه و امیراصلان سردار دوستی و اطاعت کرده اگر از محمد حسنخان قاجار اطاعت نکنند دور نیست که او بدفع پناهخان پردازد و در نتیجه جنگ و ستیز ایلات و احشام قرباغ پایمال قشون قزلباش گردد و قلعه شاه بولاغی تاب مقاومت نیاورده پس باید دژ استواری در کوهستان برپا کرد که اگر قلعه محاصره شد یک طرف آن بکوهستان راه داشته باشد برای چراگاه و راه فرار یا ارتباط با ولایت دیگر پس با صلاحدید شاه نظر بیک به بنای قلعه شوشی مصمم شد .

پس آگاهانی کاردان برای برگزیدن جای دژ فرستاد در کوهستان دوسرچشمه کوچک یافتند که برای چنان دژی کافی نبود پس در آنجا چند چاه زده شد و آب رسیدند کمبود آب چشمه از چاه تامین میشد و چون به پناهخان گفتند خود با خاصان خویش بدان محل آمد و بر بنای قلعه عزم جزم نمود بتاریخ ۱۱۷۰ هجری (برابر ۱۱۷۳ شمسی) همه باشندگان قلعه شاه بولاغی و بزرگان و خانوار و کدخدایان ایلات و دهات را بدان سرزمین کوچاند و در درون این دژ سنگی که پیش از آن هیچ آبادی نداشت جاداد تنها در شش کیلو

۲- زوال را فردوسی نو بکار برده و آن گروگان نگاهداشتن کسان باشد.

متری آنجا در جانب خاور دژ مزرعه علف چر بود باشندگان دژ که از نقاط مختلف بآنجا کوچ کرده بودند یا استادان کار بساختن دیوار سنگی محکم و بلند و خانه‌ها پرداختند و پس از یکسال که قلعه آماده شد محمد حسن خان قاجار پدر آقامحمدخان با لشکریان بعزم تسخیر قلعه شوشی و سرکوبی پناه‌خان از ارس گذشته به چهارفرسنگی قلعه شوشی رسید قلعه را محاصره کرد و هرچه تدبیر کرد مدت یکماه که قلعه در محاصره بود نتوانست به پناه‌خان دست یابد و در این مدت اهالی قرا باغ بسیاری از اسب و قاطر و وسایل اردو را غارت کرده به محمد حسن خان زیانمهایی زدند .

در این زمان بمحمد حسنخان خبر رسید که کریمخان در فارس سپاه‌یانی آماده کرده فارس و اراک را گرفته آماده تازش به مازندران و آذربایجان است ازینرو محمد حسنخان قاجار محاصره را رها کرده سوی اراک شتافت ولی در راه چندتن از خاصان اورا کشته و سرش را بریده نزد کریمخان بردند و درخواست بخشش و انعام نمودند اما کریمخان قاتلان محمد حسنخان را سیاست نمود تا دیگران عبرت گیرند . پس از مرگ محمد حسنخان فتحعلیخان افشار ارومی که از سرداران نادرشاه بود از ارومیه برخاست و داعیه فرمانروایی نمود و بر سراسر آذربایجان تسلط یافت و فرستادگانی نزد پناه‌خان فرستاد و او را باطاعت و اتحاد دعوت کرد پناه‌خان اطاعت از سرداران را ننگ و خواری دانسته فرستادگان او را با پاسخهای درشت بازگرداند فتحعلیخان با لشکریانی بقصد گشایش قرا باغ و قلعه شوش حرکت کرد تا بدفع پناه‌خان پردازد و تا یک فرسنگی قلعه پیش آمده و برابر قلعه اردو زد و در این زمان خان محال چله برد و طالش با پناه‌خان دشمنی داشتند به فتحعلیخان پیوستند و ششماه قلعه شوشی در محاصره بود و هر چند روز در میان پناه‌خان از دژ درآمد با لشکریان فتحعلیخان بجنگ و ستیز می پرداخت در این مدت روز بروز نیروی فتحعلیخان

کاهش می یافت و چون بیم شکست داشت همه نیروی خود را آماده کرد بقلعه تاخت و از رودخانه شوشی گذشته تانیم فرسنگی قلعه پیش رفت از سوی دیگر پناه خان بیاری تفنگداران و جنگاوران ایلها و رزمندگان محال ورنده و خاچین به نبرد پرداخته بلشگریان فتحعلی خان شکست وازد آمد. در کوهستان و دره ها کشت و کشتار در گرفت نزدیک دوهزارتن از سواران و پیادگان فتحعلیخان کشته شده یا دستگیر شدند و پناه خان نیز با دادن تلفات به قلعه بازگشت پس از این درگیری چون زمستان نزدیک میشد فتحعلیخان افشار فرستادگانی نزد پناه خان فرستاد و پیشنها کرد پناه خان اسیران را آزاد کند و بایکدیگر اتحاد و دوستی برقرار سازند و برای دوستی دختر خود را به فرزند بزرگ او ابراهیم خلیل خان بدهد مشروط بر آنکه ابراهیم خلیل نزد او برود که در اردو شیرینی خورده و صیغه نکاح خوانده شود و پس از دوسه روز برگزاری عروسی بازگردد و فتحعلیخان برای اطمینان پناه خان سه تن از فرزندان خود و خویشان را تا بازگشت ابراهیم خلیل نزد پناه خان گروگان می فرستند. پناه خان پذیرفته ابراهیم خلیل فرزند خود را با دوسه تن از کدخدایان روانه اردوی فتحعلیخان کرد و فتحعلیخان از این خبر خوشحال گشته چندتن از فرزندان خویش را باستقبال فرستاد ابراهیم خلیل را با اعزاز و ساز و نواز به اردو آوردند ولی فتحعلیخان بدی ساعت را بهانه کرده دو روز ابراهیم خلیل را با ناز و نعمت در اردو نگاهداشت و بسارها شیرینی و معتمدانی بقلعه نزد پناه خان می فرستاد و تعارف لازم را بجا می آورد تا آنکه گرفتار شده بودند پناه خان خلاص کرد روز سوم فتحعلیخان ابراهیم خلیل را با کدخدایان زندانی کرده و بارومیه رفت و در راه هیچ جا ایست نکرد پس پناه خان و مردم و خانهای قرا باغ از این پیش آمد بسیار غمگین شدند و در اندیشه خلاص فرزند پناه خان و دفع فتحعلیخان افتادند .

در این زمان کارکریمخان بالاگرفت و با فتحعلیخان پرخاش و ستیز نمود و یکی از بستگان خویش را بدفع فتحعلیخان فرستاد فتحعلیخان نیز باقشون آذربایجان بمقابله شتافت در حوالی اصفهان برخورد میان آنها دست داده لشگر کریمخان شکست یافت و سردار آنان که از خویشان کریمخان بود کشته شد و فتحعلیخان پیاره ای از ولایات اراک نیز دست یافت پس از این رویداد کریمخان زند در اندیشه انتقام افتاد و از فارس بالشکریان بسیار به آذربایجان رونهاد و پیش از رسیدن به آذربایجان یکی نزد پناهخان فرستاد و با مهربانی او را با اتحاد خواند و از و خواست که بانتقام نیرنگی که در بازداشت فرزند او بکار برده است بدفع فتحعلیخان پردازند پناهخان باقشونی آراسته و سواران قراباغی از شمال رو به آذربایجان نهاد و نزد کریمخان رفت کریمخان باعزاز او کوشید و هر دو سپاه با رومیه رو آوردند. در جنگ فتحعلیخان مغلوب شد و در قلعه ارومیه محصور گشت و پس از چند روز جز اطاعت چاره ای ندید و کریمخان باو نوید بخشش داد از قلعه بیرون آمد ارومیه بتصرف کریمخان درآمد و کریمخان پس از این پیروزی بسلطنت رسید و لقب و کیل الرعایا برگزید ابراهیم خلیل که در ارومیه زندانی بود نیز آزاد گشت و بحضور کریمخان آمد و اسب و شمشیر خلعت یافت و باو فرمان خانی و حکومت قراباغ داده شد و او را روانه قراباغ کردند و پناهخان چندی خدمت کریمخان بماند و او را بشیراز برد ابراهیم خلیل خان در قراباغ بفرماندهی اشتغال یافت و پناهخان چندی بعد در شیراز درگذشت و جنازه او را با حرمت بقراباغ فرستاده در ملک خود که اکنون بنام آغدام معروف است مدفون شد از زمان کشته شدن نادرشاه تا مرگ پناهخان دوازده سال پناهخان در آن حدود فرمانروائی داشت.

کریمخان فتحعلیخان را نیز بهمراه برد تا نزدیک اصفهان در

آنجا که بالشکریان کریمخان درگیری پیدا شده بود و سردار و خویش او را کشته بودند در آنجا فتحعلیخان را کشتند.

ابراهیمخان در سال ۱۱۷۴ هجری تا ۱۲۲۱ در حکومت قرباغ بود و عزل و نصب خانهای محال قرباغ با او بود و با والی داغستان و آوارها وصلت و خویشی نمود و خواهر عمه خان خان آوار دوداغستان را بعقد نکاح خود در آورد و با خانهای شاهسون و قراداغ و خوی و گنجه نیز بستگی و خویشاوندی پیدا کرد و ابراهیمخان نیز در قلعه شوشی بود تا زمانی که کریمخان زند درگذشت و آقامحمدخان پسر محمدحسنخان قاجار که در شیراز بود از پایتخت گریخت و داعیه سلطنت کرد و پس از تسلط به اراک و فارس شهر تهران را پایتخت قرارداد و در سال ۱۱۰۷ هجری به آذربایجان آمده همه ولایتهای آن سرزمین را بتصرف آورد و با ابراهیمخان چند بار پیک فرستاد و برای او اسب بازین و لجام طلا و شمشیر خلعت فرستاد و ابراهیمخان عبدالصمد پیک عموزاده خود را با میرزا ولی بهارلو که مردی کاردان و شیرین زبان بود نزد آقامحمدخان فرستاد و آقامحمدخان سرگرم نبرد با لطفعلیخان زند در کرمان بود روابط آقامحمدخان با ابراهیمخان رو به تیرگی نهاد عبدالصمد پیک با میرزا ولی بهارلو و چند تن از نوکران از کرمان فرار کرده رو به داغستان نهادند آقامحمدخان کسانی در تعقیب آنان فرستاد در کنار رود قزل اوزن در روستای سرجم راه را بر آنان بستند و در زد و خورد عبدالصمد پیک با گلوله از زانو زخم برداشت و او را با همراهان دستگیر کردند عبدالصمد پیک در آنجا درگذشت و میرزا ولی و دیگر دستگیرشدگان را بنزد شاه بردند و آنان را در تهران زندانی کرد. و چون آقامحمدشاه بر سر قلعه شوشی می جنگید گاهگاه میان او و ابراهیمخان پیک رفت و آمد می کرد و برابر ابراهیمخان خشمناک شده دستور داد میرزا ولی را در تهران در دهان توپ بستند و گرفتاران

دیگر راکه ده تن بودند کشتند.

### تسخیر قلعه شوش

چون میان آقامحمدشاه و ابراهیمخان شکرآب شد در سال ۱۲۰۹  
آقامحمدشاه بالشگریان فراوان برای تسخیر قراباغ حرکت کرد و  
علیقلیخان شاهسون راکه از سرکردگان بود برای تسخیر قلعه  
ایروان فرستاد و خود بالشگریان برای تسخیر قلعه شوشی آمده در  
یک فرسنگی قلعه درخانه قراخان اردوزد. در این زمان ارگلیخان  
والی تفلیس و محمدخان والی ایروان و میرمصطفیخان حاکم طالش  
با ابراهیمخان هم سوگند بودند که از آقا محمدشاه اطاعت نکنند  
ابراهیمخان گروهی از ایلات قراباغ را بسمت تفلیس و گروهی را  
بسوی شیروان نزد مصطفیخان فرستاد و بقیه ایلات و قشون را در  
کوهستان قراباغ و درون قلعه شوشی جاداد مدت سی و سه روز آقا  
محمدشاه در حوالی قلعه بالشگریان قلعه را در محاصره گرفت ولی  
نتوانست از رودخانه پیرامون قلعه که پنج کیلومتر با قلعه فاصله داشت  
بگذرد در این هنگام قشون قراباغ و سرکردگان محال ورنده و دیزاق و  
خاچین در بییشه ها و راه ها و گذرگاه بلشگریان شاه دستبرد میزدند و  
اسب و استر و ساز و برگ لشگریان را می بردند و می فروختند پیرامون  
پادگان لشگریان برج نگهبان گذاشته بودند تا مبادا قشون قراباغ  
به آنان شبیخون بزنند یکشب پادگان محال ورنده بیک برج نگهبان  
تفنگداران آقامحمدخان تاختند و گروهی را کشتند. چند بار آقامحمد  
خان بالشگریان بقلعه تاخت که از رودخانه بگذرد قشون ابراهیم  
خان پایداری کردند و پیشرفتی پیدا نشد تا آنکه جوادخان حاکم  
گنجه باملك مجنون حاکم چله برد که از ابراهیمخان روگردان شده  
بودند نزد آقامحمدخان آمده و باصلاحدید آنان از سر قلعه کوچ کرده  
برای تسخیر گرجستان به تفلیس رو آوردند. ابراهیمخان پیش از  
حرکت لشگریان شاه بوالی گرجستان خبر رسانده آقامحمدخان دستور  
داد لشگریان برای آسایش در آغدام اردو زنند و مدت یکماه در آنجا

بود تا عازم گرجستان گشت و در اندک زمانی شهر تفلیس را تسخیر نمود و از کنار رود کروارس گذشته در دشت مغان قشلاق کردند و زمستان را در آنجا بسر بردند و چون بهار در فارس و کرمان اغتشاش و آشوب شده بود آقامحمدخان بفارس رفت و در این مدت که شاه در فارس و کرمان درگیری داشت ابراهیم خان از داغستان قشون گردآوری کرد و شهر گنجه را محاصره نمود و والی گرجستان را همراه ساخته و جوادخان را نیز بفرمان برداری واداشت که پسر و خواهر خود را نزد ابراهیم خان نوا بفرستند و بهنگام زد و خورد ملک مجنون نیز کشته شد.

هنوز آقامحمدخان در فارس و خراسان بود که چند ژنرال روس بنام زبوف، انشف و لیبران بالشگرگران بفرمان امپراطور روس از دربند گذشته آن دژ را گرفتند و در حوالی شهر شماخی اردو زدند ابراهیم خان پسر خود ابوالفتح خان را با چند تن از خانوادگان قرا باغ با ارمغان و هدایا بحضور سردار روس و لیبران زبوف فرستاد اظهار خلوص و صداقت نسبت به دولت روسیه نمود و عریضه ای هم برای امپراطور نوشت که از راه دربند و قزلار روانه شد ابراهیم خان نامه هایی از خانهای دیگر مانند میرمصطفی خان شیروانی و جوادخان و خانهای ایروان و نخجوان و قرا باغ گرفته آنها را نیز با پیک نزد امپراطور فرستاد.

در سال ۱۱۹۹ میان ابراهیم خان و والی گرجستان اختلاف پیدا شد عمه خان حاکم آوارکه با ابراهیم خان خویشی پیدا کرده بود با قشون بسیار بگرجستان تاخت و قلعه سقنان و کومشخانه را تصرف کرد و گروهی را کشت و از آنجا تا خسقه نزد سلیمان پاشا رفته زمستان را در آنجا ماند و از سلطان عثمانی خلعت گرفت و بهار از گرجستان عازم داغستان شده قلعه و اخان که در مرز و گذرگاه بود از کنیازها گرفت و با اموال غارت شده نزد ابراهیم خان فرستاد تماس ابراهیم

خان بانمایندگان دولت روس و نامه هائی که او برای امپراطور روس فرستاد و تحریکات در میان خانها بیشتر موجب خشم آقا محمدخان شد و عزم جزم بدفع او گرفت بهار بالشگریان بسیار به آذربایجان و قراباغ حرکت کرد. چون سه سال پیایی بر اثر آفت آسمانی محصول غله و حبوبات در قراباغ بدست نیامده بود قحطی روی داده و گندم نایاب و بسیار گران شده بود و چون خبر حرکت لشگریان شاه رسید گروهی از باشندگان قلعه و ابراهیم خان بازن و فرزند و کسان از قلعه بیرون رفته بجار و تله رفته در آنجا موضع گرفتند تا اگر از داغستان یا گرجستان و دیگر ولایتها بآنها تعرض شود بمقابله پردازند و گرنه از آنجا بداغستان نزد خویش خود عمه خان حاکم آوار بروند و از سیاست آقا محمدخان در امان باشند از جمله خانهایی که در آنزمان همراه ابراهیم خان بودند نصیرخان و داودخان و عطاخان شاهسون و سلیم خان حاکم شکی که او هم دامادخان بود با بیکیهای ولایت شکی و شاهسون و کسان و بستگان آنان. آقا محمدخان در کنار ارس بود که خبر بیرون شدن ابراهیم خان را از قلعه شوشی شنید آقا محمدخان دوهزار سوار فرستاد که از این خبر آگاه شوند در راه گنجه و کنار رود کر به کوچ کنندگان برخورد و درگیری پیدا شد و مقداری از اشیاء و اجناس آنان را غارت کرده بازگشتند. ابراهیم خان با همراهان از رود کر گذشته و از شکی عبور نموده وارد خاک بلکان و چار شدند کدخدایان و بزرگان چار و تله اگرچه از آقا محمدخان بآنان فرمان رسیده بود که مانع رفتن ابراهیم خان به داغستان شوند اما چون از ابراهیم خان محبت دیده بودند به میهمان نوازی پرداخته مدت بیست روز در خاک بلکان او را نگاه داشتند و نگذاشتند به داغستان رود از سوی دیگر آقا محمدخان بقلعه شوشی رفت و شبانگاه دوتن از کسانیکه شاه میخواست آنان را تنبیه کند او را کشتند و خبر کشته شدن آقا محمدخان در شوشی با ابراهیم خان رسید. داستان چنان بود که پس از



رفتن ابراهیم خان از قلعه شوشی آقامحمدخان بی مانع داخل قلعه شد. و یک هفته در آنجا بود او یک شب بردوتن از خدمتگزاران خود صفرعلی بیگ و عباس بیگ نام خشمگین میشود و آنان را تهدید میکند که بامدادان آنان را سیاست خواهد کرد و چون آنان میدانستند که سخن او یکی است از بیم جان پیش از طلوع آفتاب هنگامیکه شاه در خواب بوده باخنجرهای تیز بنخوابگاه او رفته آقامحمدخان را می کشند و درها را بسته، بازوبند و تاج و حمایل جواهرنشان شاه را برداشته نزد صادقخان شقاقی رفته و حقیقت را باو میگویند صادق خان از بیم شاه گفته آنان را باور نکرده و آنرا حيله شاه میپندارد و سرانجام بنخوابگاه شاه رفته و با احتیاط پرده را پس میزند لحاف را از سر میکشد و پیکر پاره پاره خون آلود او را دیده تاب نیاورده بازوبند و تاج و حمایل را برداشته بخانه خود میبرد و میگوید که شاه مرامور گنجه و گرجستان فرموده بالشگریان شقاقی از قلعه خارج میشود او از قاتلان عباس را همراه برده و صفرعلی بیگ را در قلعه میگذارد پس از رفتن صادقخان دو ساعت نکشید که خبر کشته شدن شاه در اندرون قلعه پیچید از اینرو خانهای قزلباش پریشان گشته با همراهان پراکنده شدند و بسیاری از اثاث شاه را بیغما بردند محمد بیگ برادر زاده ابراهیم خان که جوان دلاوری بود و بهنگام تاراج سر رسید و اسباب طلا و نقره و فرش و اثاث و جواهرشاهی را پس گرفته آنچه مانده بود از خانه محمدحسن آقا بخانه خود برد و سر آقامحمدخان را که بریده بودند بهمراه یکتن از خدمتگزاران قدیمی بانامه ای به بلکان نزد ابراهیم خان فرستاد. ابراهیم خان با حضور ملایان مراسم احترام و رسوم دینی بجا آورده سر را غسل داده و در مقبره بزرگان جاربخاک سپرد. ابراهیم خان سه ماه در آنجا ماند و بازگشت او بقرا باغ بتاخیر افتاد و در غیاب او محمد بیگ

در ولایت قراباغ بکارهای حکومت رسیدگی می کرد در مدتی که ابراهیم خان در بلکان بود عمه خان آوار و برخی از خانها و بزرگان نزد او رفتند ابراهیم خان پیش از عزیمت مهدیقلی خان نامی را با چند تن از بیک زادگان قراباغ بقراباغ فرستاد که اهالی آن سامان را بفرمانبرداری از ابراهیم خان دعوت کنند و اندیشه تمرد از سرآنان بدور نماید محمدبیک که جوانی مغرور بود دچار وسوسه شیطانی و نافرمانی شده از در مخالفت درآمد مهدیقلی خان که وارد قراباغ شد با او بمدارا پرداخت و پرده از کار او برداشت و با ابراهیم خان عریضه نوشت و جریان را شرح داد که محمدبیک داعیه حکومت دارد، ابراهیم خان درکنار رود کر بود که نامه باو رسید و او فرزند بزرگ خود حسن آقا را با پانصد تن قشون لزگی و سرکردگان قراباغ بشتاب بقراباغ فرستاد که محمد بیک آوازه ورود ابراهیم خان را شنید اراده کرده که ایلات قراباغ را کوچانیده و بسمت ارس ببرد و در آنجا بمخالفت پردازد بمجرد ورود محمدحسن خان در سه فرسنگی قلعه جمعیت محمدبیک و همراهان او رو با ابراهیم خان نهاده و ابراهیم خان فرستاده محمدبیک را بحضورخواست محمدبیک خائف و هراسان بود و پس از خاطر جمعی بحضور محمدحسن خان آمده دست بوس شد. چندتن از مخالفان که بهنگام استقبال شرارت کرده بودند در برابر محمدبیک مورد بازخواست و سیاست شدند و گروهی از همراهان محمدبیک را که عموزاده او بود گرفته بزندان افکندند محمدحسنخان بایلات قراباغ اطمینان و خاطر جمعی داد که بکار خود اشتغال ورزند تا آنکه ابراهیم خان بایستگان و قشون و نصیرخان و عطاخان شاهسون وارد قراباغ شدند.

کتابخانه مدرسه فیضیه الم

محمدحسنخان محمدبیک را بزندان انداخت و تمامی آنچه از جواهرات و اثاثه و نقد که تصاحب کرده بود از او گرفت و چون مصطفی

خان بامحمدبیک خونی بود که پدر و برادر او را کشته بود کس فرستاد محمدبیک را برد و کشت اما چون خبر کشته شدن آقامحمدشاه به باباخان سردار رسید که در شیراز والی بود از آنجا به تهران آمده بنام فتحعلیشاه بر تخت نشست و از سوی دیگر صادقخان شقاقی که از قلعه شوشی رفته بود در آذربایجان گروهی گردآوری کرده عازم تسخیر تهران شده و فتحعلیشاه لشکریانی بدفع او فرستاد و صادق خان شکست خورده فراری شد.

تاریخچه مدرسه همیشه قلم

فتحعلیشاه فرستاده‌ای نزد ابراهیم خان فرستاده خواستار نعش آقا محمدشاه شد. ابراهیم خان با اعزاز و احترام نعش آقامحمدشاه را روانه تهران نمود فتحعلیشاه فرستادگان ابراهیم خان را انعام و خلعت داد و برای ابراهیم خان خلعت و شمشیر فرستاد و حکومت قرباغ و درآمد آن را بمسئول ابراهیم خان واگذار کرد و از او خواست که دختر خود آقاییگم آقا را بفرستد که بانوی حرم او باشد و شاه فرستادگانی فرستاد و با اعزاز و تشریفات آقاییگم آقا را عقد کرده با ابوالفتح خان پسر ابراهیم خان بدربار فرستادند شاه از آن پس هر سال برای ابراهیم خان و محمدحسن خان خلعت و شمشیر و اسب با زین و برگ طلا میفرستاد تا زمانیکه از طرف امپراتور روسیه سرداری با قشون وارد تفلیس شده و در گرجستان اقامت کرد نظر براینکه هنوز فکر تسخیر ولایتمهای ایران و گنجه و شیروانات و قرباغ در خاطر امنای دولت روسیه ظاهر نبود ولی از طرف ابراهیم خان برای آن سردار تحفه و هدایایی فرستاده شد فرستاده ابراهیم خان با فرستاده والی گرجستان با هدایا با هم نزد غراف نمود و بیچ که در لینه و مزدک سردار بودند رفتند و اظهار اطاعت و اخلاص نمودند پس از بازگشت آن سردار ژنرال قوالوسکی بجانشینی او منصوب شد و دوباره از طرف ابراهیم خان و

والی گرجستان فرستاده و تحفه و هدایا بخدمت او فرستاده شد و اظهار دوستی کردند و او هم درباره ابراهیم خان مهربانی نمود تا آنکه سردار اعظم کنیاز سیسیانف وارد گرجستان شد و چون او حرکات لزگیهای جاروتله و بی اعتدالی جوادخان حاکم گنجه را دید تنبیه آنان را لازم دانست و در اواخر سال ۱۱۸۲ شمسی برابر (۱۸۰۳ میلادی) بالشگریان بگنجه رفته آن قلعه را محاصره کردند چند بار کس فرستاد و جوادخان را به اطاعت دعوت کرد ولی جوادخان گوش نمیداد پس از یکماه محاصره در شب عید فطر ناگهان بقلعه تاخته و قلعه را مسخر کرد و مردم آنجا را قتل عام نموده جواد خان و پسر او حسینقلی آقا که مقاومت میکردند کشته شدند و خانواده او اسیر و گرفتار شدند بقیه اهالی شهر که رهایی یافتند آنان را از قلعه گنجه بنزد ماژرلیستاویچ و ابراهیم خان فرستادند که آنان را باطاعت روسیه تزاری درآوردند ابراهیم خان نیز به ماژر خوشامد گفته و مراسله ای با احترام باو نوشت در سال ۱۱۸۴ شمسی (برابر ۱۸۰۴ میلادی) محمدخان حاکم ایروان از فتحعلیشاه خائف بود و کلبعلی خان حاکم نخجوان نیز از نزد فتحعلیشاه فرار کرده در ایروان بود فرستادگانی نزد سردار سیسیانوف فرستاد از او یاری خواستند چون فتحعلیشاه پسر خود عباس میرزا را مامور ایروان کرده بود گفتند اگر سردار آنان را یاری کند قلعه ایراون را بروی سردار خواهند گشود ازینرو سیسیانوف عازم ایروان شد و از طرف دولت ایران نایب السلطنه با قشون قزلباش رسید و در میان آنان جنگ در گرفت و قزلباش مغلوب شد و پس از رسیدن این خبر بگوش فتحعلیشاه خود بدفع کنیاز سیسیانوف سوی ایروان آمد از یکطرف قشون فتحعلیشاه و از طرف دیگر قشون نایب السلطنه و از طرف دیگر محمدخان و کلبعلی خان قشون روسیه را محاصره کرده و مانع رسیدن آذوقه

بآن شدند سیسیانوف صلاح در بازگشت بتفلیس دید و فتحعلیشاه هم به تهران بازگشت و بهنگام بازگشت از ایروان ارتباط ابراهیمخان را با سرداران روس شنید ابوالفتحخان را با پنجمزار قشون بقراباغ نزد ابراهیمخان فرستاد و او را، مامور کرد که بیاری او محمدحسنخان را با چند تن از بیکزادگان قراباغ روانه تهران بدر بار فتحعلیشاه نمایند و تا ابراهیمخان حیات دارند آنان در نزد شاه باشند که هیچ کاری بی اجازه ابوالفتحخان در قراباغ نشود. از این کارهای فتحعلیشاه ابراهیمخان رنجیده و با ابوالفتحخان نوشت که بازگشته و بخاک قراباغ پانگذارد. ابوالفتح امر پدر را پذیرفته با قشون قزلباش بسرعت گروهی تفنگدار نیز از مردم کوهستان گرد آورده نزد ابراهیمخان و محمدحسنخان در روستای طوق از محال دیزاق رفت میدانیم محمدحسنخان برادر ابوالفتحخان بود همان شب مهدیقلیخان رسید بامدادان ابرالفتحخان با گروه بسیار به روستای طوق تاخت ابراهیمخان با سواران نامی که در حضور داشت بآنان هجوم برده لشگر قزلباش را شکست داد. اسبها و اردوی ایشان را غارت کردند و عدهای را دستگیر کردند و ابوالفتحخان بآنسوی ارس گریخت فتحعلیشاه که این خبر را شنید از راه ملایمت سه تن از خانهای آندیار را برسم رسالت نزد ابراهیمخان فرستاد و ابوالفتحخان را سرزنش کرد تا مبادا ابراهیمخان متمایل بدولت روس شود نام این خانها کریمخان، رحیمخان و عبداللهخان بود این خانها از طرف شاه تعهد کردند که ولایت قراباغ و درآمد آنرا بابراهیمخان و بازماندگان او واگذار کنند و دوتن از فرزندان خود را در قلعه شوشی نزد ابراهیمخان بگذارد و دو قلعه نظامی که در سه فرسنگی قلعه شوشی است در سر راه تفلیس و گنجه بقشون واگذار نمایند که در آنجا پادگان

گذاشته شود و راه نفوذ قشون روس بسته شود و همچنین دورودخانه‌ای که در یک فرسنگی قلعه شوشی است تحویل قشون قزل‌باش نمایند که اگر لشکریان روس بقلعه شوشی بتازند از آنان جلوگیری شود و یک سردار با دو سه هزار سوار در قلعه شاه‌بولاغی برای نگهبانی از تفلیس و شهرهای دیگر باشد هزینه پادگانهای نظامی نیز از خزانه شاهی از مرکز پرداخت خواهد شد و تحمیلی به قراباغ نباشد و کوشش شود که قلعه شوشی و قلعه خداآفرین که دهانه گرجستان و شیروانات است بدست قشون روس نرسد و گرچه دختر ابراهیم‌خان آقاییگم آقا در اندرون فتح‌الملک شاه است و ابوالفتح خان امیرالامراء شد باز ابراهیم‌خان دولت‌روسیه را با عدالت تصور کرده از نو فرستاده‌ای به شهر تفلیس فرستاده از سردار سیسیانوف درخواست ملاقات و انجام شرایط اطاعت نمود سردار کنیاز سیسیانوف فرستاده ابراهیم‌خان را گرامی داشته و قرار گذاشت که در بهار در آن حوالی ملاقات رخ هد از ینرو در سال ۱۱۸۴ شمسی برابر اول ماه مه ۱۸۰۵ ابراهیم‌خان با فرزندان خود و محمد حسن آقا و ژنرال ماژور مدیقلی آقا و سرهنگ خانلر آقا و دیگر اعیان قراباغ بحضور سردار کنیاز سیسیانوف رفتند و سردار پیش از ورود آنان آمده و در مسیر رودخانه کورک اردو زده بود همچنین فرستاده‌ای نزد سلیم‌خان حاکم شکی داماد ابراهیم‌خان فرستاده او را نیز ترغیب کردند که با اعیان شکی بحضور سردار برسد چند روز در کورک چایی جشن و سرور و میهمانی برپا شد و پیمانی تهیه کرده و ابراهیم‌خان و سلیم‌خان پیمان را مهر کردند و شرط کردند که فرزندان دویم محمد حسن‌خان را به تفلیس گروگان بفرستند و ابراهیم‌خان پذیرفت که یکدسته از قشون روسیه با توپخانه همیشه در قلعه شوشی باشد و در آن مجمع به ابراهیم‌خان رتبه ژنرالی داده شد و به سلیم‌خان نیز رتبه ژنرالی داده شد و محمد حسن‌خان و مهدیقلی خان ژنرال ماژور

شدند و خانلاراقا بوساطت سردار پس از چهارماه بحضور پادشاه رسید و همان فرمان برای او با موجب مقرر شد. پس از بازگشت از مجمع کورک چاپی بدستور سردار ماژورلیسناویچ با دسته توپخانه وارد خان باغی شدند که در ده کیلومتری قلعه است در این زمان خبر رسید که قشون قزلباش وارد کنار ارس می‌شوند از اینرو محمد حسنخان دسته‌ای از قشون ماژر را برداشته با سواران قرباغی برای مقابله با قزلباشها بکناره ارس رفتند و چون آب ارس افزایش یافته بود جز راه پل راه دیگری برای عبور نبود ازینرو آنان در کنار پل موضع گرفتند که مانع عبور قشون و ورود آنها بقرباغ شوند ولی قزلباشها پیشدستی کرده پیش از رسیدن آنها از پل گذشتند که در نزدیک باغهای جبرئیللو با لشکریان روسی و قرباغی برخورد کردند و جنگ سخت شد و قشون روس و قرباغ صلاح را در بازگشت و نگهداری قلعه شوشی دیدند محمد حسنخان با قشون بصوب قلعه بازگشتند پس قشون قزلباش باغ اوغلان چهارفرسنگی قلعه رسیدند و قریب پنجهزار قشون بحوالی قلعه اسکران آمده و میخواستند از دو طرف بتسخیر قلعه بپردازند نایب السلطنه ایران نیز بقلعه چناقچی رفته در آنجا منزل کرده بود و منتظر رسیدن قشون اسکران بود بدستور سردار سرهنگ قراکین با قشون و توپخانه و سرهنگ قطلا روسکی در پیرامون قلعه شاه بولاغی پیدا شدند نایب السلطنه از چناقچی حرکت کرده بدفع سرهنگ قراکین در پیرامون اسکران بجنگ پرداختند و چون قشون قزلباش همه جایها و راهها را گرفتند و محکم کرده بود و قلعه اسکران را متصرف شد عبور توپخانه و قشون روس دشوار شد پس در آن حوالی سنگر کرده یازده روز یکدسته از قشون روسیه با قشون قزلباش شب و روز در جنگ بودند. سنگر قشون روسیه از آب دور بود و با وجود آنکه دو فرمانده روس زخمدار شدند و

نیمی از قشون روسیه در جنگ کشته شد و زخمی گشتند قریب سیصد سرباز روس و توپخانه با بلدی بصوب شاه بولاغی باز گشتند و با آنکه سربازان پیاده نگهبان قزلباش در قلعه گذاشته بودند همانشب با توپخانه هجوم برده قلعه شاه بولاغی را گرفتند و سه روز در آنجا توقف کرده باز با بلدی خان بگنجه رفتند. فتحعلیشاه خود با قشون قزلباش بقرا باغ آمده در شش فرسنگی شهر شوشی اردو زده بود و عباس میرزا نایب السلطنه پس از رفتن سرهنگ قراکین بگنجه پیرامون شاه بولاغی اردو زده بود که سردار سیسیانوف با لشکریان روسیه بعزم مدافعه نایب السلطنه و فتحعلیشاه داخل قرا باغ شدند.

نایب السلطنه با قشون زیر فرمان خود از قرا باغ کوچ کرده سوی تفلیس رفت و فتحعلیشاه در پیرامون آغ اوغلان ماند. در این زمان از رشت به فتحعلیشاه خبر رسید که قشون روسیه از دریای خزر بطالش و گیلان تاخته است ازینرو شاه از شنیدن این خبر و آمدن سیسیانوف سمت اردبیل باز گشت سیسیانوف که در دوفرسنگی آغ اوغلان بود شنید که شاه باز گشته از آنجا بقلعه شوشی رفته بتنظیم امور پرداخت در این زمان سه تن از خانهای قزلباش نزد ابراهیم خان آمده بودند که با او گفتگو کنند بآنها اعزاز و احترام کرده آنان بتفلیس رفتند و در زمستان همان سال با لشکریان روس برای تسخیر شیروان و بادکوبه و قبه و دربند سوی شکی حرکت کردند ابراهیم خان از روی ارادت بدولت روسیه فرزند خود مهدیقلی را با قشون قرا باغ و چند تن از بیك زادگان بحضور سردار فرستاد که با لشکریان روس همکاری نمایند سلیم خان هم که باطاعت درآمد بود با تدارك لازم و پیشکشها سردار را از مرز ولایت شکی بسرحد شیروان رسانید. و اگر چه چند روز مصطفی خان به پشتیبانی از دولت ایران جوابهای سخت بسردار روس میداد



و چون قشون قرباغ دست بتاخت و تاز دهات شیروان گشود بدلالت مهدیقلی خان و سلیم خان او نیز از دراطاعت درآمد و همان پیمان قراردادی که ابراهیم خان و سلیم خان نوشته بودند او نیز پذیرفت سپس سردار سیسیانوف از شیروان گذشته ببادکوبه رفت در این گیر و دار ژنرال ماژر محمدحسن خان فرزند بزرگ ابراهیم خان در گذشت و ازینرو مردم قرباغ در اندوه شدند و چون مهدیقلی آقا از ولایت دور شد و ابراهیم خان بر اثر کمهولت و این پیشامد دچار ضعف گردید و مردم از دولت روس راضی نبودند برخلاف قرارداد سر به طغیان گذاشتند پس سردار روس لازم دید با مهدیقلی خان و با قشون قرباغ بآن دیار برود او را با اعزاز و انعام و امید و نوید بقرباغ فرستادند چنانکه با مرحوم ژنرال ماژر محمدحسن خان بامهر و محبت رفتار مینمودند .

در این موقع خبر رسید که سیسیانف در بادکوبه بهنگام گفتگو با حسینقلی خان و دونفر از بیک زادگان ابراهیم بیک نامی بادونفر در کمین بوده سردار و دوستان او را با گلوله می کشند و این پیشامد موجب دشمنی لشکریان - روس میگردد از این خبر ابراهیم خان و فرزندان او همه اندوهگین شدند و بیم اغتشاش در میان لشکر روس میرفت که ژنرال تسویدا یوف در شهر تفلیس بجای او گمارده شد و فرستادگان ابراهیم خان با نامه محبت آمیز بنزد او فرستاده شد . در بهار سال ۲۳۶۵ ش قشون قزلباش رو بقرباغ آورد و کسانی نزد ابراهیم خان فرستاده و با او نوید و وعده دادند که همکاری نماید چون سوای نیروی مایور لیستاویچ قشون دیگری در قرباغ نبود و هنگام برداشت محصول نیز نزدیک بود ابراهیم خان بنای مدارا و مصالحه گذاشت و این کار را با سر کرده قشون روس در میان گذاشته و او هم وعده داد که بزودی نیروی کمکی برسد و چون آمدن نیروی کمک

تاخیر شده بود و قشون قزلباش بدو فرسنگی قلعه رسیده بودند  
 ابراهیم‌خان خانه مردم خود را که در خان باغی بودند کوچانیده  
 بنزدیک قلعه آورد. یکشب که ماژور با دسته‌ای از قشون بخانه  
 ابراهیم‌خان میرفتند ابراهیم‌خان با عده‌ای از متعلقان وزن و فرزند  
 بقتل رسیدند در این زمان ژنرال ماژور مهدیقلی‌خان و سرهنگ  
 جعفرقلی آقا در قلعه بودند و برای آرامش مردم و رفع وحشت اقدام  
 کردند و بتدارک آذوقه قشون پرداختند قشون قزلباش با عباس  
 میرزا نایب‌السلطنه در این هنگام در آغ‌اوغلان اردو زده بودند .  
 از کشته شدن ابراهیم‌خان پانزده روز نگذشته بود که قشون و توپخانه  
 بسرکردگی ژنرال نیبالسین بشاه بولاغی رسید بمجرد رسیدن  
 قشون مهدیقلی‌خان با سوارهای قراباغ و خدمتگزاران و بیگزادگان  
 از قلعه بیرون شده و نزد ژنرال نیبالسین رفتند. و بقشون روس  
 پیوستند و در حوالی قلعه عسکران اردو زدند سرهنگ جعفرقلی  
 آقا با ماژور و دسته‌ای در قلعه مانده نگهبانی قلعه را بعهده گرفتند  
 ژنرال نیبالسین دوسه روز منتظر شد بلکه نایب‌السلطنه ایران با  
 قشون قزلباش بانان رو آورند اثری نشد ازینرو صلاح دید بسوی  
 قشون قزلباش حرکت کند و اگر آماده باشند بنبرد پردازد و گرنه  
 آنان را از خاک قراباغ برانند . نایب‌السلطنه از حرکت قشون روس  
 آگاه گشته بمقابله شتافت و در پیرامون خوناشین هردو لشکر بیکدیگر  
 رسیده جنگ در گرفت مهدیقلی با همراهان و قشون قراباغ بیاری  
 قشون روس به برابری با قشون قزلباش پرداختند پس از چند روز  
 در خوناشین هفت ساعت جنگ میان دو لشکر ادامه داشت ژنرال با  
 همراهی قطار روسکی و بیاری مهدیقلی‌خان قزلباش را مغلوب کرده  
 عده‌ای را کشته و عده‌ای فرار کرده سوی لرس رفتند در این نبرد قطار

روسکی زخمی برداشته و سی تن دیگر از سربازان روس زخم برداشته کشته شدند. ژنرال باقشون از عقب ایشان تا قورلوچاپی رفته اثری نیافتند نایب السلطنه باقشون قزلباش از آغروق رفته و پس از دو روز از ارس گذشته بآنسوی مرز عبور کردند بمجرد خبر شکست قزلباش ابوالفتح خان و دیگر خانهای قرا باغ و فراریان ایلات دهات بسمت نخجوان وارد و باد رفتند سرهنگ جعفرقلی آقا بامایورلیسناویچ و گروهی از سرداران ایلات از راه محال زنگه بدفع قزلباش رفتند و بآنکه شب و روز راه میرفتند در پیرامون کوهستان قپان و اردو باد باقشون قزلباش رسیده سرهنگ جعفرقلی آقا در دره های تنگ بزد و خورد پرداخت قریب دو هزار پیاده و سوار قشون قزلباش را شکست داده آنان را گرفته و لخت کردند از پی آنان قشون روس رسیده گروهی از سربازان قزلباش دستگیر و بقیه فراری شدند و آنگروه از مردم قرا باغ را که کوچ میدادند بازگردانیده روانه کوهستان و قلعه نمودند در این زمان نایب السلطنه در کنار ارس بود.

در زمستان همانسال الکساندر پاولویچ امپراتور روس ژنرال انتف غراف گودویچ را بسرداری منصوب نمود و او به تفلیس وارد شد مهدیقلی که عریضه ای بامپراطور نوشته بود با همه کدخدایان و خانهای ایلات به تفلیس رفتند و پس از دیدن ژنرال روز بعد انجمن کرده فرمان حکومت قرا باغ با وعده شمشیر مرصع و علم پادشاهی که در پیمان نامه یاد شده بود به مهدیقلی خان سپرد و او را بمراحم گوناگون امیدوار ساخت و مقدمات حکومت مهدیقلی خان از این زمان از سال ۲۳۶۶ (برابر اکتبر ۱۸۲۲) تا سال ۲۳۸۱ ش فراهم شد